



خلاصه جواب آقای رکن‌الدین همایونفرخ

بر نقد و بحث مقاله نفوذ فرهنگ و هنر ایران در چین

سر دامیر محترم مجله گوهر

در شماره ششم آن مجله گرامی نقدی بر تحقیق اینجانب تحت عنوان نفوذ فرهنگ و هنر ایران در چین که در شماره اول گوهر نشر یافته بود ملاحظه و مطالعه گردید که ناگزیر است برای روشن شدن ذهن منتقدان و خوانندگان گرامی مجله گوهر توضیح دهم. بطوریکه در سطور آینده خواهم گفت «گوینا» بجای گوئی حرف تردید است که امروز در زبان فارسی از چند قرن پیش معمول و متداول گردیده و در دو بیتی که از فردوسی نقل شده در نسخه‌های کهن گوئی است و به مرور تاریخ داهانه با توجه به تحول و تطور و تغییری که در این حرف تردید پیدا شده به تبعیت از اصطلاح روز آنرا گوینا نوشته‌اند و به همین صورت در نسخه‌های چاپی آمده و ناقل که توجه به معنی و مفهوم این کلمه داشته و گوینا را نیز حرف تردید میدانست لزومی ندید که متوجه بخش‌بخاش بگردد و آن را به گوئی تصحیح کند زیرا نظر و قصد این نویسنده در مقاله مورد بحث توجه به نفوذ هنر نقاشی ایران در چین بود نه تصحیح شاهنامه و یا بحث لغوی و دستوری. نویسنده مقاله با علم و اطلاع کامل و دریافت و درک معنی گوینا آن را توجه و معنی کرده است. از صفحه ۷۹۲ زیر شماره ۹۲۵ دستور اصلاح زبان فارسی چاپ چهارم تحقیقی را که درباره شش کلمه وصیغه مختلف که از فعل گفتن مانند حرف تردید بکار برده میشود می‌آورم و آن شش کلمه اینها هستند:

گوینا، گوینا، گوئی، توگوئی، گفتن، توگفتی.

گویا : این کلمه در اصل صفت مشبیه از فعل گفتن است که معنی آن نقل نموده و مانند حرف تردید هم استعمال میشود ولی در اثر نقل معنی تلفظ آن نیز تغییر یافته است. این کلمه دو قسمت هجائی دارد اول گو دوم یا . اگر مانند صفت مشبیه استعمال شود توقف و سنگینی آواز روی قسمت دوم قرار میگیرد . و اگر توقف و سنگینی در آواز روی قسمت اول قرارگیرد بمعنی حرف تردید استعمال می شود . مانند :

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب کاشوب در تمامی ذرات عالم است
(محشم کاشانی)

گوئی : در اصل دوم شخص مفرد مضارع است از فعل گفتن و در ابیات زیر بهمان معنی اصلی بکار رفته است یعنی تو بیان می کنی و عربی آن «تقول» است .

گوئی آنجا خاک را می بیختم زمین جهان پاك می بگریختم
گوئی از تو به بسازم خانه ای در زمستان باشدم کاشانه ای
(مولوی)

و در شواهد زیر تنها حرف تردید است و گوینده توجهش به شخص شنونده یا خواننده است و نه مقصودش قسمتی از فعل گفتن بلکه تنها مقصود گوینده يك حرفی است برای تردید که معنی آن مساوی است با (مثل اینکه) و یا «مانند اینکه» و «باشد که»

لبت گوئی که نیم گفته کل است می نوش اندر او نهفتستی
(طیان مروزی)

گوئی دعائی آنچه بگوئی بآن رسی گوئی قضائی آنچه بگوئی بر آنیا
(ابوالفرج روائی)

همت عالیش را گوئی عیان است ای عجب هر چه بشناسی به هستی جز خدای ذوالجلال
(عنصری)

امروز بازویوزت ایدون نیافته است گوئی همی بدنجان شواهی گرفت یوز
شعرم به یمن مدح تو صدملك دل گشاد گوئی که تیغ نوست زبان سخنورم
(حافظ)

می چون میان سیمین دندان او رسید گوئی کران ماه به پروین درون نشست
عماره مروزی

گویا : گاهی يك الف و حرکت زائد در آخر گوئی در آورند و هیچ تفاوتی در معنی حاصل نشود و همان معنی «مانند اینکه» «باشد که» را دهد . مانند :

وه که چون نشنه دیدار عزیزان می بود گویا آب حیاتش به جگر باز آمد
(سعدی)

گویا باور نمیدارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند
(حافظ)

تو گوئی : تو هیچ تفاوتی با گویا و گوئی و گویا ندارد الا اینکه چون در گوئی ضمیر متصل هست و بطوری این کلمات در وسط حالت تحول و نقل معنی متوقف شده و تغییر شکل پیدا نکرده‌اند ، اینست که بیشتر گویندگان و نویسندگان متوجه و متذکر نشده و نمی‌شوند که کلماتی را که استعمال می‌کنند و بکار می‌برند حرف هستند و چون در آخر آنها ضمیر متصل دیده و آنها را قسمتی از فعل دانسته‌اند اشکال و عیبی تصور نکرده‌اند که ضمیر منفصل نیز در جلو آنها در آورند و کم کم با ضمیر متصل نیز بهمان معنی حرف تردید استعمال شده و اکنون درست است. جای شکفتنی است که مثال و شاهد برای جایکه این کلمات مانند قسمتی از فعل استعمال شده باشند بسیار کم و شاهد برای جایکه مساوند حرف تردید استعمال شده‌اند بسیار زیاد است . بجای حرف تردید .

بر او ختم است و بر یوسف نگوئی

تو گوئی تا قیامت زشت روئی

(سعدی)

چون جوهری زر گرا گر بند تو گوئی در میان

گردون گردان از ماجر در خدمت بسته کمر

جوهری زر گرا

اما نکته جالب توجه اینکه چرا منتقد محترم به معنی دوبیت فردوسی توجه نفرموده‌اند ؟ آیا مانی به سخنوری و زبان آوری شهرت و معروفیت داشته یا به نقاشی و صورتگری و چنانکه نوشته‌اند او معجزش را نقاشی کلک سحر آفرینش میدانسته است .

در هیچ مآخذ و مرجعی تاکنون دیده نشده است که مانی را مردی سخنور وصف کرده باشند (البته مانی کتابهایی مانند کفالا یا وارد هنگ و آثار دیگری داشته و این دلیل بر سخنوری او نیست) اگر بخواهم گویا را (که گفتیم در اصل گوئی بوده است) بمعنی مرد سخنور بگیریم . بیت چنین معنی میدهد :

مردی سخنور از چین آمد که همانند او در نقاشی کردن در روی زمین تا آن زمان کسی دیده نشده بود و از چهره دستی در هنر نقاشی به آرزویش رسیده (یعنی در نقاشی به مرحله و مرتبه کمال رسیده بود) و این مرد بسیار بزرگ و پر همت و وقار و بزرگوار و پرمنش نامش مانی بود .

باید از آثاری منتقد پرسید چه ربطی میان سخنوری و هنر نقاشی و صورتگری است و این چگونه توصیفی است برای یک هنرمند نقاش ؟ خطای فاحش برای ایشان از آنجا رخ داده است که مرد گویا را با کسره وصل مرد خوانده‌اند ؟

و اینکه توجه نکرده‌اند که ممکن است گوئی باشد و از آنجا که گویا در قرون اخیر بهمان معنی گوئی معمول و متداول شده و بکار میرفته نساخ شاهنامه گوئی را گویا کرده باشند ؛ زیرا در غیر این صورت معنی شعر باطل و لا طائل است .